

فصلنامه علمی (مقاله علمی-پژوهشی) جامعه‌شناسی سیاسی ایران، سال سوم شماره چهارم (پیاپی ۱۲) زمستان ۱۳۹۹، صص ۲۶۳۶-۲۵۹۹

تأثیرات چالش‌های همگرایی منطقه‌ای بر سیاست خارجی افغانستان

محمد جواد موسوی (محدثی)^۱ تاریخ دریافت: ۱۳۹۹/۱/۲۵

تاریخ پذیرش: ۱۳۹۹/۴/۳۱

چکیده:

مقاله حاضر تلاشی است جهت بررسی نقش چالش‌ها، مسائل و مشکلات سیاسی اجتماعی اقتصادی و ساختاری کشورهای منطقه جنوب آسیا که براساس نظریه همگرایی منطقه‌ای کارل دویچ به تحلیل و بررسی گرفته می‌شود پرسش اصلی مقاله این است که این چالش‌ها چه تأثیری بر سیاست خارجی افغانستان دارد در پاسخ به پرسش ذکر شده فرضیه به آزمایش گرفته می‌شود که اختلافات کشورهای منطقه با یکدیگر بی‌اعتمادی و فقدان عزم سیاسی یکی از معضلات مهم کشورهای منطقه در جهت دست‌یابی به همگرایی منطقه‌ای بوده و این خود زمینه‌ساز بی‌ثباتی و نفوذ کشورهای فرامنطقه‌ای به خصوص دنیایی غرب و آمریکا نیز شده است، یافته‌های تحقیق نشان می‌دهد که همگرایی منطقه‌ای در صورت امکان پذیر خواهد بود که عزم استراتژی، تدوین استراتژیک همکاری و فعالیت جدی همه کشورهای منطقه وجود داشته باشد که بهترین روش برای ایجاد ثبات و تعادل در این منطقه روشی خواهد بود که تمامی کشورهای منطقه را در بر بگیرد و امنیت منطقه را با همکاری تمامی کشورهای منطقه و به صورت دسته‌جمعی تأمین کند.

واژگان کلیدی: چالش، همگرایی، منطقه، سیاست، ساختار، سیاست خارجی افغانستان.

^۱ عضو هیئت علمی دانشگاه خاتم النبیین (ص)

مقدمه :

مسئله همگرایی از دیرباز بین گروه های منطقه ای در حوزه های تجاری، پولی، و سیاسی وجود داشته است. بنابر این میتوان گفت همگرایی منطقه ای پدیده جدید نیست. برای مثال از اوایل قرن هفدهم به این سو، به دنبال هر نوع مناقشه ای که در اروپا به وقوع می پیوست، مسئله همگرایی در شکل های گوناگون، مانند ایجاد فدراسیونی برای استقرار صلح، مطرح می گردید مهمترین عوامل مؤثر در همگرایی یا واگرایی کشورها در عرصه نظام بین الملل، میزان تقارب یا تفارق ساختارها و ماهیت سیاسی دولتهای حاکم است. اما در منطقه که افغانستان قرار دارد، وجود نظام های سیاسی متفاوت و بعضاً اقتدارگرا و در حال گذار بودن آنها، همراه با بی ثباتی های سیاسی، مانع جدی در همکاری های منطقه ای محسوب می شود ساختار و سلسله مراتب قدرت، اختلاف سرزمینی در میان کشور های منطقه از جمله عامل واگرایی دیگر به شمار می رود، از جمله موانع دیگر این است که مرز های سیاسی آنها نیز بواسط دخالت کشور های خارجی شکل امروزی را بخود گرفته است .

چارچوب نظری:

نظریه همگرایی کارل دوئیچ به عنوان چارچوب نظری این مقاله در نظر گرفته شده است ایشان بدون اینکه نظریه همگرایی خود را به سطح منطقه ای محدود کند، همگرایی را روندی می داند که طی آن واحدهای مختلف به منظور دستیابی به صلح با یکدیگر همکاری می کنند دوئیچ با عنایت به توجهی که پس از جنگ جهانی دوم به همگرایی های منطقه ای شده بود سعی در تبیین تحولات دارد و تحقق همگرایی را مستلزم چند پیش شرط می داند:

- ۱- سازگاری متقابل ارزش های عمده در رفتار سیاسی
- ۲- داشتن همبستگی اقتصادی قوی و مفید تری که منافع و احساس مشترکی را نسبت به مسایل به دنبال داشته باشد.
- ۳- افزایش چشمگیر ظرفیت سیاسی و اداری حداقل در بعضی از اعضا
- ۴- پیوندهای ناگسستنی ارتباطات اجتماعی کشورهای مایل به همگرایی

۵- جذب بخش عمده ای از نخبگان سیاسی، حداقل در درون بعضی از واحدهای سیاسی و پویایی این نخبگان (تعمیق دموکراسی و باز شدن نظام سیاسی).

۶- جابه جایی نقش های گروهی (اقلیت - اکثریت) سیاسی در درون واحدهای سیاسی.

کارل دوویچ ادعا می کند که با فراهم سازی این موارد پیش شرط فضای مناسب و لازم برای شکل گیری یک همگرایی در زمینه های اقتصادی، اجتماعی و روانی فراهم خواهد شد و برای عزم و اراده سیاسی در تحقق همگرایی نقش خاصی قائل می باشد ایشان تأکید دارد که عزم و توان غالب و جهت دار سیاسی در تحقق همگرایی نقش اساسی دارد بخش های اجتماعی نیز به سه شکل می توانند در حمایت از همگرایی نقش داشته باشند.

پذیرش و تأیید نهادهای حکومتی مشترک، گسترش و فاداری عمومی به این نهادها بالاخره رضایت خاطر همه اجزایی شرکت کننده از عملکرد این نهادهای مشترک شکل می گیرد (سیف زاده، ۱۳۸۴، ۳۹۵-۳۹۸) در عین حال او معتقد است که چند وضعیت ممکن است، روند همگرایی را معکوس کند و بازیگران را به واگرایی متمایل نماید.

۱- افزایش غیر مترقبه در تعهدات اقتصادی، نظامی و سیاسی هریک از اعضا

۲- افزایش غیرمترقبه و زود هنگام تحرک اجتماعی و مشارکت سیاسی قبل از آنکه فرهنگ مدنی آن ایجاد شده باشد

۳- رشد غیرمترقبه انفکاک های منطقه ای، اقتصادی، فرهنگی، اجتماعی، زبانی و قومی

۴- افول جدی در توانمندی های اداری، سیاسی حکومت و نخبگان سیاسی در زمینه و ظایف و مسئولیت های جاری خود

۵- بسته شدن نظام سیاسی و جلوگیری از ورود اعضای جدید

۶- شکست حکومت و نخبگان در انجام به موقع اصلاحات مورد نیاز و مورد انتظار مردم او همچنین دینوع همگرایی را ممکن می داند همگرایی ادغام شده و همگرایی متکثر همگرایی ادغام شده او معادل فدراسیون و ایجاد یک نظام سیاسی متمرکز است تجربه نشان داده است که تحقق آن فقط در وضعیت بسیار نادر سیاسی امکان پذیر می شود اما امکان تحقق همگرایی متکثر که مفهومی معادل کنفدراسیون را دارد، به لحاظ آزادی عملی که برای اعضا وجود دارد ممکن خواهد بود .

وضعیت منطقه و نظریه همگرایی کارل دوویچ

۱- تعارض نگرش‌ها ارزش‌های کشورهای و نخبگان منطقه ای

ساختارهای سیاسی و اجتماعی اغلب کشورهای منطقه به شدت تحت تأثیر عملکرد و ویژگی‌های رفتار نخبگان سیاسی این کشورها قرار دارد و چگونگی تعامل میان کشورهای منطقه بستگی به نوع عملکرد و نگرش‌های آنها دارد، نگرش‌ها و ارزش‌ها و به ویژه ایدئولوژی‌های نخبگان این کشورها نه تنها مکمل هم نیست بلکه متضاد است تفاوت نگرش کشورهای منطقه نسبت به محیط بین‌الملل، اتخاذ موضع مشترک در قبال مسایل ضروری همانند تعریف تروریسم، نحوه مبارزه با تروریسم و در نهایت فرایند همگرایی منطقه را با مشکل مواجه می‌سازد در واقع تروریسم به مثابه ابزاری ایدئولوژیک به کارگرفته می‌شود، این وضعیت سالهاست و وضعیت را در منطقه ناامن ساخته است.

وجود تفکرات انتزاعی و اختلاف در گفتمان بی‌توجهی به مقدمات مفهومی همکاری و همگرایی، بی‌اعتنایی به شکل‌گیری هویت جمعی، حاکمیت نگرش‌های سلبی بر روابط منطقه ای از برجسته‌ترین مشخصاتی است که فرهنگ سیاسی و رفتاری نخبگان سیاسی منطقه را شکل می‌دهد. براین اساس نخبگان سیاسی به ویژه رهبران منطقه عمدتاً دارای اندیشه‌های بسیار بلند پروازانه می‌باشند و در بسیاری از موارد به دلیل ناهمخوانی این اندیشه‌ها با واقعیت‌ها شاهد اتخاذ رفتارهای مطلق‌گرا و کشمکش مداوم میان نیروهای ایدئولوژیک هستیم، لذا نگرش‌ها و ویژگی رفتاری حاکم بر نخبگان سیاسی منطقه، در کامیابی‌های فرآیندهای همکاری و همگرایی مانع محسوب می‌گردد، نگرش منفی در میان هند و پاکستان، پاکستان و افغانستان مطرح بوده به گونه‌ای که بعضی از رژیم‌های سیاسی تقویت رژیم خود و تعریف هویت خویش را در دامن زدن به چنین موضوعاتی و خلق یک دشمن منطقه ای جستجو می‌کنند.

چالش‌های سیاسی

ساختار نظام‌ها در منطقه محافظه کارانه بوده و مشروعیت بسیاری از نظام‌های منطقه ای به حقوق الهی سلطنت و ریشه‌های مذهبی و قبیله‌ای باز می‌گردد در این ساختار سیاسی، انتخابات و مشارکت سیاسی بسیار محدود است و یا اصولاً معنایی ندارد (امامی، ۱۴، ۷۴۲) در بسیاری از این کشورها دولت یک کارفرمایی عمده است و هدایت سیاسی در سطوح عالی متمرکز در دست گروه یا قبیله کوچکی از تصمیم‌گیران است تحولات عمده سیاسی و اجتماعی در کشورهای منطقه در آینده ای نه چندان دور زمینه اصلی بی‌ثباتی در منطقه را به وجود می‌آورد موضوعاتی

مانند کاهش بودجه‌های دولتی، افزایش میزان زاد و ولد، افزایش هزینه‌های خدمات اجتماعی و بیکاری از مسائلی هستند که نظام سیاسی اقتدارگرا در منطقه را زیر فشار قرار خواهد داد، طبقه متوسط تحصیل‌گرفته به دنبال جایگاهی در حکومت است و شهروندان خواهان کاهش امتیاز خانواده‌های حاکم هستند (رنجبر، ۱۳۸۴، ۱۸۷). ضمن اینکه مشروعیت سنتی حاکم بر منطقه اخیراً توسط نخبگان سیاسی دچار چالش گردیده و انتقاد از سیاست‌های آنها آغاز شده است (رنجبر، ۱۳۸۴، ۱۷۶). تحولات عمده سیاسی و اجتماعی و ناهمگون بودن ساختار سیاسی کشورهای منطقه فرآیند همگرایی این کشورها را با مانع جدی مواجه ساخته است از طرف دیگر یکی از مهمترین عوامل مؤثر در همگرایی یا واگرایی کشورها در عرصه نظام بین‌الملل، میزان تقارب یا تعارض ساختارها و ماهیت سیاسی دولتهای حاکم است. هر قدر دو کشور از نظر ساختار و ارزشهای سیاسی، تجانس و تشابه بیشتری داشته باشند، همگرایی میان آنها بیشتر می‌شود. در حالی که اختلاف در این حوزه، موجب افزایش واگرایی دولتها از یکدیگر می‌گردد.

در منطقه که افغانستان در آن قرار دارد، وجود نظام‌های سیاسی متفاوت و بعضاً اقتدارگرا و در حال گذار بودن آنها، همراه با بی‌ثباتی‌های سیاسی در برخی از این کشورها، مانعی جدی در همکاری‌های منطقه‌ای محسوب می‌شود همچنین برخی حکمرانان اقتدارگرای منطقه، از اینکه ساختارهای همکاری منطقه‌ای برای دخالت منطقه‌ای در امور داخلی کشورشان به کار برده شوند، هراس دارند. در نتیجه، هراس از تهدید استقلال سیاسی و تحدید حاکمیت ملی، مانعی برای دستیابی به همگرایی منطقه‌ای است. تقریباً تمام کشورهای منطقه از نظر سیاسی، اجتماعی و امنیتی همواره با مشکلات داخلی مواجه می‌باشند، قرار داشتن در مناطق بحران‌زا این مشکلات را دو چندان کرده است. تعداد در حدود هشت کشور همسایه سه کشور تأثیر گذار در تحولات افغانستان هشت کشور نخست همواره یکی از کانون‌های اصلی تنش در کشورهای منطقه بوده است. اگر ما به نقشه این کشورها در منطقه بنگریم، به سختی می‌توانیم دو کشور را پیدا کنیم که در حال منازعه با یکدیگر نباشند

۱- نبود یکپارچگی سیاسی یا نظام‌های سیاسی ناهمگون

نبود یکپارچگی سیاسی و وجود نظام‌های سیاسی متفاوت از جمله موانع سیاسی همگرایی در میان کشورهای منطقه است، که آنها در سطح پائینی از یکپارچگی قرار دارد. وجود سه نوع ساختار حکومتی در این کشورها از جمله: الف) جمهوری بویژه جمهوری‌های مادام

العمر ب) جمهوری اسلامی، د) پادشاهی و یا مشابه آن (روحانیت در ایران). (حاکم قاسمی، ۱۳۷۰: ۲۸۴).

نظام سیاسی، ساختار فراگیری است که اداره‌ی امور یک کشور را بر عهده دارد و دولت، نماد اصلی آن بشمار می‌رود و حکومت سازمان اجرایی آن را تشکیل می‌دهد.

نظام سیاسی سیستمی است که مدیریت امور جامعه را بر عهده دارد و نوع روابط بین نهادها، سازمان‌ها، مسئولین و افراد موظف در بخش‌های مختلف را تعیین و تعریف می‌کند. هر نظام سیاسی براساس باورهای پذیرفته شده در جامعه و در بین نخبگان شکل می‌گیرد. این باور گاهی ممکن است که دینی و براساس خدا محوری باشد و گاهی نیز ممکن است که براساس انسان محوری و نگاه سکولاریستی شکل بگیرد.

در هر صورت هر یک از باورها و اعتقادات حاکم بر یک نظام سیاسی، در جهت‌گیری کلی و راهبرد آن تأثیر مستقیم دارد و در تعیین اهداف و وظایف نظام سیاسی نیز نقش برجسته ایفا می‌کند. هر نظام سیاسی براساس ایدئولوژی و باور حاکم بر آن، برای خود اهداف خاصی را تعریف می‌کند و خود را موظف می‌داند که برای دستیابی و رسیدن به آن اهداف، برنامه ریزی و اقدام کند. با توجه به مطالب مذکور، می‌توان به اهمیت اهداف و وظایف نظام سیاسی پی برد و نقش آن را در پیشرفت یک کشور دریافت. (عبدالعلی، ۱۳۹۶: ۴۸)

2- سطح نابرابر قدرت کشورهای منطقه و داعیه داری رهبری منطقه

ساختار و سلسله مراتب قدرت، عامل دیگری است که تأثیری منفی بر روند همگرایی در میان کشورهای منطقه از خود برجای گذاشته است. به دلیل پراکندگی قدرت سیاسی، اقتصادی و فرهنگی دولت‌های منطقه بشدت متفاوت و دارای جمعیت، وسعت، وضعیت اقتصادی و مضافاً فرهنگ ژئوپلیتیکی گوناگونی هستند که علت وجودی تشکیل دولت را حتی مبتنی بر ایدئولوژی تا کارکردی قرار داده است توجه به تقسیم بندی دولتها از نظر سطح قدرت، کشور های منطقه را از نظر میزان قدرت در سه گروه قرار داده است، از این رهگذر می‌توان به ارزیابی سلسله مراتب قدرت و تأثیر آن بر روابط کشورها پرداخت. شماری از دولت‌ها با توجه به امکانات بالقوه و بالفعلی که در اختیار دارند در ردیف قدرت‌های کوچک قرار می‌گیرند. برخی دیگر از آنها در طبقه دولت‌های مؤثر منطقه جای می‌گیرند و شماری نیز به عنوان کشور های ذره‌ای شناخته می‌شوند. شکل سلسله مراتب قدرت به دو نحوه تأثیر منفی بر روند همگرایی داشته است و این تأثیر منفی از یک سو در روابط میان کشورهای قوی و ضعیف، و از سوی دیگر در روابط میان قدرت

های موثر در میان کشورهای منطقه نمایان می‌شود. نابرابری قدرت میان کشورهای قدرتمند از آن جهت مانع همگرایی بوده است که کشورهای ضعیف همواره با حس بدبینی و سوءظن نسبت به کشورهای قدرتمند نگریده‌اند، بویژه آن‌هایی که در همسایگی کشوری قدرتمند قرار دارند.

تأثیر منفی ساختار قدرت بر روند همگرایی بیشتر در روابط میان کشورهایهایی که به عنوان قدرت‌های مؤثر محسوب می‌شوند خود را نشان داده است، آن گروه از کشورهای منطقه که به عنوان قدرت‌های مؤثر به شمار می‌آیند، هر کدام داعیه رهبری کل منطقه را دارند و می‌خواهند مرکزیت منطقه را به خود نسبت دهند که این موضوع باعث چالش‌هایی در روند وحدت بین کشورهای منطقه گردیده است. (علی قاسمی، ۱۳۸۱: ۴۰-۲۲).

3- ماهیت رقابت آمیز روابط کشورهای منطقه

دو نوع رقابت را میتوان میان کشورهای منطقه از هم باز شناخت:

1- رقابت ناشی از اختلافات سرزمینی.

اختلافات سرزمینی در میان کشورهای منطقه از آنجا ناشی می‌شود که مرز سیاسی آنها بواسط دخالت کشورهای خارجی شکل امروزی را بخود گرفته است. از این رو گفته می‌شود که چون این مرزها با امپریالیسم بوجود آمده‌اند. مبنای حقوقی و قانونی ندارد غالباً این مرزبندی‌ها، از نظر قومی و نژادی بدون اعتبارند. اگرچه در جهت تثبیت مرزها از نظر حقوقی و سیاسی اقداماتی انجام شده است، اما باید آنها را به طور همیشگی بی ثبات و ناپایدار بدانیم. در سال‌های اخیر با کشف منابع زمینی و معادن ادعاهای سرزمینی افزایش یافته است که اختلافات مرزی میان افغانستان و پاکستان، هند و پاکستان، چین و هندوستان از جمله این اختلافات می‌باشد. (فرزاد، ۱۳۷۱: ۴۰).

2- رقابت ناشی از تضاد منافع

اختلاف قدرت‌های کوچک منطقه بیش از همه در این زمینه است. این عامل با ایجاد نوسان در روابط کشورهای، مابین دوستی و دشمنی، موجب تزلزل همکاری‌ها شده است. این عوامل از آنجای که موجب ناپایداری اتحادها و گروه‌بندی‌ها و باعث ایجاد نوسان در روابط کشورهای از جمله دوستی و دشمنی شده است، باعث ایجاد نوسان در روابط کشورهای در دوستی و دشمنی نیز شده است. به این معنی که هم رقابت و هم همکاری تغییر می‌کند.

4- بی ثباتی سیاسی ناشی از جنگ و درگیری داخلی

یکی از عوامل دیگری بی‌ثباتی سیاسی در سطح منطقه، نظام‌های حاکم بر این کشورهاست. این امر تا حدودی ناشی از نبود مشروعیت سیاسی این نظام‌ها می‌گردد. در کل، اکثریت قریب به اتفاق دولت‌های حاکم در منطقه، بدون ثبات سیاسی و یا کم‌ثبات به شمار می‌آیند. نمود عینی این امر را می‌توان در وقوع کودتاها و درگیری‌های مسلحانه، بحران‌های مستمر، منازعات قومی و نژادی و ... جستجو کرد. نزاع قومی به تنش‌های گفته می‌شود که بین دو گروه و یا چند گروه در داخل یک کشور صورت می‌گیرد، از این طریق گروه‌ها جایگاه‌ها و یا خواسته‌های خود را تثبیت می‌نمایند. ممکن است این منازعات به عوامل اقتصادی، سیاسی، یا اجتماعی ریشه داشته باشد. اما اغلباً منازعات قومی به جنگ می‌انجامد که کشته، زخمی، مهاجرت و فقر را بجا می‌گذارد. (نصیر احمد، ۱۳۹۶: ۱۲). در پاکستان بیشتر نزاع و درگیریها بخاطر مسائل اقتصادی می‌باشد. به عنوان مثال پنجابی‌ها در ایالات مختلف جهت کار می‌روند، ساکنین اصلی آن ایالت زمانی پیشرفت و رشد آنها و عقب ماندگی خودشان را مشاهده می‌نمایند درگیری ایجاد می‌شود. و یا درگیری‌های که به علت مسائل مذهبی وجود دارد بنا بر این مشکلات داخلی آسیب‌پذیری‌های زیادی را به وجود آورده است که کشور‌های منطقه با آنان روبه‌رو می‌باشد و این آسیب‌پذیری همواره مورد بهره‌برداری قدرت‌های خارجی و یا حامیان منطقه‌ای آن قدرت‌ها قرار گرفته است. (علی قاسمی، ۹۴: ۱۳۸۱).

چالش‌های اجتماعی - فرهنگی

از نظر مسائل اجتماعی کشورهای منطقه در اغلب موارد تقریباً مشابه هستند، نامتجانس بودن و شکاف طبقاتی اجتماعی، شکاف مذهبی، تجددگرایی و فقدان سیستم سیاسی باز و وجود بحران‌های نظیر بحران هویت، بحران مشارکت و توزیع، وضعیت اجتماعی آنها را شبیه به هم ساخته است به گونه‌ای که این عوامل سبب بی‌ثباتی در منطقه و تهدید حکومت‌های آن به شمار می‌رود (یوسفی جویباری، ۱۳۷۹، ۱۵۰) این امر سبب شده تمام توجه دولت‌های منطقه به مسائل داخلی جلب شود و مانعی دیگر بر سر راه همگرایی در منطقه ایجاد شود.

۱- اختلاف‌های قومی و قبیله‌ای

اختلاف‌های قومی قبیله‌ای از جمله اختلافاتی است که بی‌ثباتی سیاسی در برخی از کشورهای منطقه از جمله در کشور افغانستان را منجر شده و هزینه‌های اقتصادی و اجتماعی زیادی را بر این کشورها و همسایگان آنها تحمیل نموده است. همین امر مانع توسعه و گسترش

روابط میان کشورهای منطقه گردیده و زمینه را برای مداخله قدرت های خارجی فراهم ساخته است.

۲- اختلاف های ناشی از وجود اقلیت های مذهبی، نژادی و زبانی

اختلاف مذهبی در کشورهای منطقه ای از جمله مشکلات و چالش دیگری است که برسیاست خارجی افغانستان خالی از تأثیر نبوده است، اجازه ندادن فعالیت های مذهبی به مذاهب دیگر و نفی کردن آنها از مقامات دولتی از جمله عوامل اختلاف را میباشند چون اقلیت های مذهبی در این کشور با مذهب هممنوع خود در کشور دیگر که اکثریت را تشکیل می دهد نه تنها نوع نزاع درون کشوری را بلکه میان دولتی را باعث می شود. که این خود باعث واگرایی در این کشور ها شده است.

۳- چالش های فرهنگی

ضرورت پرداختن به مطالعات فرهنگی بدین جهت است که توجه به اینکه فرهنگ هر کشوری از طریق باورها، اسطوره ها، قواعد و هنجارها بر اندیشه و رفتار سیاستمداران اثر می گذارد، لذا شناخت دقیقی از محتوای فرهنگی جامعه برای بررسی سیاست کشورها امری ضروری است. (مهدی ذاکریان، ۱۳۸۸: ۱۶).

به لحاظ انسجام اجتماعی و فرهنگی، اشتراکات زیادی بین کشورهای منطقه دیده می شود. به جز بخش هایی چین و هندوستان سایر کشورهای منطقه، عموماً در حوزه تمدن بزرگ اسلامی قرار داشته اند. فرهنگ پدیده ای اجتماعی و دارای خاستگاه تاریخی است و منحصر به دستاوردها و اکتسابات یک ملت به تنهایی نیست. بلکه عناصری را که از طریق تعامل با فرهنگ دیگر وارد می گردد را نیز شامل می شود. فرهنگ هر منطقه نشانگر خلاقیت و باورهای آن بوده و بارور بودن آن باعث سرعت در روند رشد و توسعه می گردد.

تکیه بر فرهنگ بومی و ملی هر کشور هیچ گاه به مفهوم بی اهمیت شمردن سایر فرهنگهای بشری نیست، زیرا که یکی از ویژگیهای فرهنگ زاینده عبارت است از قدرت بر قراری ارتباط با فرهنگهای دیگر و داد و ستد با آن ها از سویی فرهنگ به عنوان موتور محرکه توسعه، زمینه ساز حرکت جوامع و الگوهای رفتار سیاسی، اجتماعی و اقتصادی است که با فروکش کردن چالشهای ایدئولوژیکی، نقش آن به عنوان پارادایم جایگزین به تدریج، اهمیت یافته است. (پرویز رجاوند، ۱۳۸۶: ۶۵). از این رو نظریه های فرهنگی گوناگون با هدف توضیح و تفسیر جایگاه

فرهنگ در سیاست داخلی و خارجی و نیز در سطوح جهانی ظهور نمودند. امروزه ما در دنیا نا آرام و شرایط نا پایداری زندگی می‌نماییم که موضوع فرهنگ دغدغه‌های جدی جوامع بشری و به عنوان اصلی‌ترین عنصر در مرز بندی و تعیین هویت ملل مختلف جهان نقش ایفا میکند؛ چرا که تبادلات فرهنگی در بلند مدت می‌تواند پیش‌داوریهای فرهنگی، تعصبات و کردارهای قالبی را که معمولاً تعاملات میان فرهنگی را به هیجان در می‌آورد، کاهش دهد. آشنایی فرهنگی در دراز مدت، ایجاد تعامل غیر متعصبانه را تسهیل می‌نماید که در این صورت اولین پایه‌ای رشد درک متقابل ایجاد می‌گردد. تنها در این صورت ممکن است که به اطمینان متقابل در حال رشد فکری کنیم. باید اضافه نمود که بر خوردها و آشنایی فرهنگی باید ابتدا عاری از درک تحریف شده فرهنگ باشد. در قرن کنونی نباید چیزی تحت عنوان فرهنگ بر تر یا فروتر وجود داشته باشد. تعاملات فرهنگی که به صورت بر تر یا فروتر طرح ریزی شده باشند، قطعاً مبنای نا مناسبی برای توسعه گفتگوی میان فرهنگ‌ها خواهد بود. چنین الگویی وجود سلطه فرهنگی یا بر تری بر فرهنگ‌ها دیگر را فرض قرار می‌دهد. (طاهره ابراهیمی، ۱۳۸۱: ۲۶۵). بررسی عوامل همگرایی، از آن روی حائز اهمیت است که می‌تواند زمینه‌های پذیرش یا رد همگرایی را در میان مردم جوامعی که مسیر همگرایی قرار می‌گیرند، آشکار سازد. جریان همگرایی اگرچه توسط دولتها دنبال می‌شود، ولی خواه ناخواه در بستری از اجتماعی جاری می‌شود که مردمی با ویژگی‌های فرهنگی، تاریخی و مذهبی در آن به سر می‌برند. هم‌رایی و هم‌سویی این مردم با جریانی که در اجتماعشان جاری است، تداوم و موفقیت آن را دنبال خواهد نمود، در غیر این صورت این جریان در برخورد با موانع اجتماعی راکد خواهد ماند. در میان کشور های منطقه انسجام و یکپارچگی اجتماعی اغلب کشور های منطقه دین اسلام است اما وجود اقوام مختلف، زبان مختلف و شاخه های مذهبی بی شمار که فرهنگ های گوناگونی را به دنبال آورده است، به حدی است که میزان یکپارچگی را حتی در میان کشورهای فارسی زبان و پشتو زبان نیز کم اثر ساخته است.

1-3 تعداد گروه های قومی و زبانی در میان کشور های منطقه

در بررسی چالش های اجتماعی- فرهنگی در مانع شدن به همگرایی کشورهای منطقه اولین موضوعی

که به چشم می‌خورد، ناهمگونی قومی و نژادی و تفاوت در فرهنگ های ملی است. هریک از این کشورها دارای ترکیب های نژادی و قومی پیچیده ای هستند که با شدت و ضعف، به بی ثباتی

سیاسی دامن زده و مانع از نزدیکی کشورهای منطقه شده است. به عبارت دیگر می‌توان گفت اکثر کشورهای منطقه دارای ویژگی چند نژادی - چندزبانی هستند. به طور مثال در پاکستان اقوام سندی، پنجابی، گجراتی و بلوچ زندگی می‌کنند، در افغانستان پشتونها، تاجیک ها در ایران اقوام فارس ها، ترک ها و کرد ها و بلوچ ها و غیره ساکن هستند. افزون بر این برخی ویژگی های قومی و زبانی در میان کشور های منطقه وجود دارد که به یک کشور مختص نیست، بلکه در کشورهای مختلف به عنوان گروه های اقلیت حضور دارند.

3-2 تفاوت مذهبی و فرقه گرایی دینی در میان کشورهای منطقه

از نظر مذهبی نیز کشورهای منطقه یکپارچه و منسجم نیستند. اگرچه دین اکثریت مردم این کشورها اسلام است، ولی تعدد شاخه های مذهبی منشعب شده از اسلام موجب تقسیم مسلمانان به پیروان فرقه مذهبی مختلف شده است. اسلام بعنوان دین جهان شمول و کامل ترین دین الهی پس از رحلت رسول اکرم(ص) دستخوش اختلاف و درگیری بر سر رهبری و جانشینی گردید. اهل تسنن به گروه های فقهی عمده چون حنبلی، حنفی، شافعی و مالکی و تشیع به زیدیه، اسماعلیه، اثنی عشری و علوی ها تقسیم می شود. این نگرش های گوناگون با وجود اشتراک مسلمانان در دین اسلام، خود موجب بروز واگرایی و اختلاف مذهبی گردیده است. نکته قابل توجه در این باره، پیدا شدن گروه های افراطی و متعصب و به اصطلاح بنیادگرا در مذاهب تشیع و تسنن است. نمونه بارز و عملی گروه طالبان است که از سال 1373 تا سال 1380 در افغانستان حاکم بودند. تنش بین طرفداران دو مذهب شیعه و سنی باعث ایجاد قطب بندی های ایدئولوژیک غیر رسمی ناشی از تفاوت مذهبی و فرقه گرایی در میان کشور های منطقه شده است.

۲ - چالش های اقتصادی

بدون تردید شکاف موجود میان ساختار و نظام تولید اقتصادی از یکسو و کمبود امکانات مالی، تخصصی، آماری و اطلاعات از سوی دیگر، بستر همگرایی را در میان کشور های منطقه ناهمواره کرده است. با آنهم کشور های منطقه از حیث منابع مادی تا حدودی غنی هستند، اما دیگران در راستای منافع اقتصادی خود از آنها بهره برداری می کند. قدرت چانه زنی کشور های

منطقه خیلی کمتر از منابع مادی آنها در سطح نظام بین‌المللی است. گرچه از نظر دریایی و هوایی نقاط جغرافیایی حیاتی را در اختیار دارند.

۲-۱ عدم تشابه نظام‌های اقتصادی کشورهای منطقه

در بررسی اقتصاد کشورهای منطقه پیش از آنکه ساختار و زمینه‌های اقتصادی را مطالعه کنیم، اولین چیزیکه به چشم می‌خورد، عدم تشابه نظام‌های اقتصادی این کشورها است. با نگاه اول می‌توان کشورهای را یافت که از اقتصاد سوسیالیستی و دولتی پیروی می‌کنند و در کنار آنها کشورهای را می‌توان دید که اقتصاد کاملاً آزاد دارند. اگرچه همه‌ای دولتهای منطقه را نمیتوان در یکی از دو گروه قرار داد، ولی هر کدام را با کم و بیش اختلافی می‌شود به اقتصاد دولتی یا به اقتصاد مبتنی بر بازار دانست. نظام‌های سوسیالیستی که بر بخش‌های عمومی، برنامه ریزی دولتی و توزیع ثروت در سطح جامعه تاکید دارند، در مقابل نظام‌های مبتنی بر بازار که بر بخشی خصوصی، دخالت نکردن دولت و رقابت در کسب سود هرچه بیشتر متکی هستند قرار می‌گیرند. بنابر این سیاست‌های مالی، پولی و ساختار صادراتی و وارداتی متفاوت و ناهمگونی در میان این کشورها جریان می‌یابد که برقراری رابطه اقتصادی را بین این دو گروه مشکل می‌سازد. افزون بر این، نگاه متفاوت این دو گروه از کشورها به سرمایه‌گذاری خارجی و سرمایه‌گذاری بخش خصوصی، مانع ایجاد پیوند‌های اقتصادی میان این دو کشورها شده است. کشورهای که دارای نظام‌های اقتصادی سوسیالیستی یا دولتی برای سرمایه‌گذاری خارجی و خصوصی موانع زیادی بوجود می‌آورند، در حالیکه در کشورهای متکی بر اقتصاد آزاد، بخش خصوصی برای یافتن فرصت‌های تازه به سرمایه‌گذاری در خارج از مرزها تمایل دارد. موانع ایجاد شده از سوی اقتصاد دولتی و سوسیالیستی باعث می‌شود بخش خصوصی برای یافتن فرصت‌های تازه به خارج از حیطه نفوذ این کشورها روی آورند.

2-2 توزیع نابرابر ثروت و منابع در میان کشورهای منطقه

ثروت و منابع در میان کشورهای منطقه به طور یکسان توزیع نشده است. کشورهای هستند که منابع را در اختیار ندارند، لذا در زمره کشورهای فقیر قرار دارند. (حاکم قاسمی، ۱۳۷۰: ۲۷۶). در حالیکه کشورهای نفت خیز با درآمدهای نفتی سرشار از تثبیت بازار سود می‌برند، ولی کشورهای بدون نفت بدلیل افزایش بدهی، کاهش کمک‌های خارجی و کسری بودجه، با ادامه وضع دشوار اقتصادی روبه‌رو خواهند بود.

توزیع نا همگون ثروت، همکاری کشورهای غنی و فقیر و گرد آمدن آنها را در یک اتحادیه مشکل می‌سازد؛ زیرا انگیزه لازم در میان کشور های غنی برای همکاری با کشورهای فقیر وجود ندارد. دلیل اصلی این است که آنها به این همکاری نیازی نمی‌بینند، نه کشورهای فقیر بازار برای فروش کالاهای صادراتی هستند، و نه می‌توانند کالاهای مورد نیاز خود را از راه این کشور های فقیر تامین کنند. کشورهای منطقه ما به کالاهای صنعتی نیاز دار که کشورهای منطقه استعدادی چندانی برای تولید این کالاها را ندارند پس کالاهای مورد نیاز توسط کشورهای منطقه تامین نمی‌گردد ولی با تأثیر منفی که می‌تواند از لحاظ اقتصادی در داخل کشور داشته باشد، افزایش فشارهای داخلی می‌شود. (حاکم قاسمی، ۱۳۷۰: ۲۷۷).

3-2- مکمل نبودن اقتصاد کشورهای منطقه و وابستگی به کشورهای غربی

میزان یکپارچگی و همبستگی اقتصادی یک اتحادیه با درجه مکمل بودن اقتصاد آن، سنجیده می‌شود. مطالعه اقتصاد کشورهای منطقه نشان می‌دهد که اقتصاد این کشور ها نه تنها مکمل یکدیگر نیست، بلکه رقیب یکدیگر نیز هست. اقتصاد مکمل به این معنی است که تنوع تولید به حدی باشد که نیازهای کشورهای منطقه را مرتفع سازد. اقتصاد مکمل آنچنانکه کارکردگرایان مطرح می‌کنند می‌تواند همبستگی میان کشورها را ایجاد کند. و گسترش همکاری از زمینه ای به زمینه دیگری را موجب شود. اقتصاد مکمل می‌تواند ارتباطات و مبادلات سودمند متقابلی را به دنبال داشته باشد که بین مبادلات و توان پاسخگویی کشورها هماهنگی و تعادل ایجاد کند. به هر شکل، اقتصاد مکمل وابستگی متقابل کشورهای منطقه را در پی می‌آورد.

البته باید توجه داشت که مکمل نبودن اقتصاد کشورهای منطقه از جمله عوامل دیگرگریست که باعث واگرایی میان کشورهای منطقه شده است. در کشورهای منطقه ویژگی مکمل بودن اقتصادی وجود ندارد؛ زیرا این کشورها تک محصولی و توسعه نیافته هستند، و تولید عمده آنها که می‌توانند با صدور آن درآمدی داشته باشند، یک یا دو نوع ماده خام است. از سوی دیگر، محصولات کشاورزی که در برخی از این کشورها عمده ترین کالای تولیدی به حساب می‌آید، به علت تاکیدی که در این بخش بر محصولات پرطرفدار همچون پنبه، میوه و سبزیجات می‌شود، تولید غلات که کالای استراتژیک است و می‌تواند نیازهای اساسی این کشورها را تأمین کند، کاهش یافته است. در نتیجه، در این کشورها نیز کالای عمده کشاورزی برای صادرات، آن نوع از محصولات است که می‌تواند نیاز کشورهای منطقه صنعتی را تأمین کند. از سوی دیگر، بیشتر

کشورهای منطقه در مقابل تولید و صدور یک یا دو نوع ماده خام، به طور عمده وارد کننده کالای های صنعتی و مواد مصرفی از کشورهای صنعتی هستند.

نتیجه گیری :

از آنچه گفته آمد چنین نتیجه بدست خواهد آمد که همگرایی خود یک نوع فرایند است که دولتها یا واحد های سیاسی مجزا از هم، داوطلبانه از بخشی از اقتدار خود و اعمال آن، جهت دستیابی به اهداف مشترک شان صرف نظر کرده از یک قدرت ملی برتر تبعیت کنند. در همگرایی تلاش بر این است که از عوامل اختلاف زا و زمینه های ناسیونالیستی، پای بندی به منافع ملی، مرزهای جغرافیایی و حتی حاکمیت مطلق کشور های یک منطقه، به نفع اهداف جمعی و مشترک کاسته شود و از طریق مشروع و گسترش همکاری های فنی و تکنولوژی، اقتصادی و تجاری، عقیدتی و فرهنگی و حتی سیاسی به ایجاد صلح و آرامش در یک منطقه یا جهان کمک کرد. به اعتقاد کارکردگرایان، فرایند همگرایی ممکن است از سطوح بین دولتی به فوق ملی آغاز شود. دولت های که نمی توانند به تنهایی از عهده مشکلات برآیند، یا گروه های منتفع که در میان مرزهای ملی کشورها قرار دارند، ممکن است سازمان های کارکردی ایجاد کنند یعنی اینکه سازمان های کارکردی بر اساس کارکرد و موفقیت شکل می گیرند. همچنین، پیچیدگی روزافزون زندگی بشر، موجب کاهش اهمیت کارشناسان سیاسی و سیاستمداران شده و در عوض، کفه را به نفع کارشناسان فنی سنگین کرده است. از سوی دیگر، سودمند بودن همکاری در یک زمینه فنی، موجب گسترش همکاریها در زمینه های سیاسی نیز می گردد. در منطقه که افغانستان در آن قرار دارد، وجود نظام های سیاسی متفاوت و بعضاً اقتدارگرا و در حال گذار بودن آنها، همراه با بی ثباتی های سیاسی مانعی جدی در همکاری های منطقه ای محسوب می شود. در کل، تفاوت در ارزشها، باعث شکل گیری نظام های سیاسی با ساختارها و ماهیت های متفاوت شده است که نتیجه آن نیز تعارض در اهداف و اولویتها در سیاست داخلی و خارجی کشورهای منطقه شده است. همچنین بی ثباتی سیاسی و حکومت های اقتدارگرا، از موانع اصلی دیگر در گسترش همگرایی در منطقه و سیاست خارجی کشورهای منطقه از جمله کشور افغانستان شده است. بنابراین برای فایق آمدن بر موانع و چالش های مختلف که بیان گردید دموکراسی سازی کشور های منطقه و ایجاد یک درک مشترک نه تنها باعث اشتراک ارزشهای کشورهای منطقه بلکه باعث

اتخاذ یک سیاست خارجی همسو در سطح منطقه نیز خواهد شد و سیاست خارجی افغانستان نیز مسیر اصلی خود را پیدا خواهند کرد.

منابع و مأخذ

- ۱- سیف زاده، حسین، نظریه ها و تئوری های مختلف در روابط بین الملل، دفتر مطالعات سیاسی و بین الملل، وزارت خارجه، ۱۳۸۴.
- ۲- رنجبر، مقصود، ملاحظات امنیتی در سیاست خارجی ج.۱.۱ فصلنامه مطالعات راهبردی.
- ۳- یوسفی، محمدجویباری، همگرایی در میان کشورها، فصلنامه مطالعات منطقه ای، ۱۳۷۹، ش ۲.
- ۴- محدثی، محمدجواد، چپترروش تحقیق کابل سال، ناشر، دانشگاه خاتم البیین (ص) 1395.
- ۵- طرفداری، علی محمد، افغانستان در گذر تاریخ، شماره 157، ناشر پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی، سال چاپ 1383.
- ۶- کاظمی، سیدعلی اصغر، نظریه های همگرایی در روابط بین الملل: تجربه جهان سوم، سال چاپ 1370.
- ۷- قاسمی، حاکم، از خاورمیانه جدید تا خاورمیانه بزرگ، طرح خاورمیانه بزرگ: تفسیر الگوی، ناشر ماهنامه اندیشه، سال پنجم، شماره 44، سنبله 1370.
- ۸- حسنی، عبدالعلی، نظام سیاسی، انواع، خصوصیات، اهداف و وظایف آن، ناشر مرکز علمی و فرهنگی طلوع فجر، سال چاپ 1396.
- ۹- ممدوحی، فرزاد، مباحث کشورها و سازمان های بین المللی، ناشر تهران، وزارت خارجه، سال چاپ 1371.
- ۱۰- کاظمی، علی اصغر، نظریه همگرایی در روابط بین الملل، ناشر تهران، قومس، سال چاپ 1370.
- ۱۱- قاسمی، حاکم، موانع رشد همگرایی در خاورمیانه، پایان نامه دانشکده حقوق و علوم سیاسی دانشکده تهران، سال چاپ 1370.
- ۱۲- ذاکریان، مهدی و حسنپور، جمیل، تاثیر ایدئولوژی بر سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران در مقایسه با جمهوری خلق چین، ناشر فصلنامه مطالعات سیاسی، سال دوم، شماره 6، سال چاپ زمستان 1388.

- ۱۳- رجاوند، پرویز ، پیشرفت توسعه بر بنیاد هویت فرهنگی، ناشر تهران: شرکت سهامی، سال چاپ 1386.
- ۱۴- طاهره ابراهیمی فر، الگوی اعتماد سازی در منطقه خلیج فارس، ناشر تهران: دفتر مطالعات سیاسی و بین المللی، 1381.
- ۱۵- احمدی پور ، زهرا و لشگری، احسان ، بازشناسی نظری و مصداقی مفهوم منطقه راهبردی در ابرقاره اوراسیا، سال چاپ 1390.
- ۱۶- Hans Hass, We Come from the Sea, hardcover with dust jacket, published 1958, 1st Edition.